

# یک تکه طلا به نام چمپ

## یک تکه طلا به نام چمپ

نوشته حین، م. متسون

### داستانی درباره هجوم به یافتن طلا در سال ۱۸۹۷

|                        |                    |                                     |                |
|------------------------|--------------------|-------------------------------------|----------------|
| شخصیت ها               | ابزار صحنه         | قطعات دکور                          | جلوه های صوتی  |
| جرمی - ۹ ساله          | چند بقچه           | حیاط ایوان دار حاوی گل              | صدای تاخت اسب  |
| سام- برادر بزرگتر جرمی | واگن               | تلمبه                               | موتور قایق     |
| خانم کرافورد - مادرشان | افسار              | اتاق نشیمن خانواده کرافورد          | آژیر مه گرفتگی |
| آقای کرافورد - پدرشان  | سطل                | صندلی                               |                |
| آقای بری - بقال        | ترکه               | نرده                                |                |
| مشتری                  | چمدان              | میز                                 |                |
| راننده سورتبه          | سطل                | خیابان با مغازه های ویتترین دار     |                |
| عابر                   | آب پاش             | عرشه کشتی که حاوی پنجره و دریچه است |                |
| صاحب سگ                | دمپایی             | نرده با گارد آهنی محافظ آن          |                |
| چمپ - سگ جرمی          | سورتبه و سگ سورتبه |                                     |                |
|                        | کیسه آرد           |                                     |                |
|                        | پاکت شیرینی        |                                     |                |
|                        | چارو               |                                     |                |

نمایشی با پنج صحنه و چهار چیدمان که می تواند با دو عروسک گردان اجرا شود.

موسیقی آغازین

صحنه اول: حیاط منزل خانواده کرافورد. درختی در سمت چپ صحنه وجود دارد. ایوان خانه در سمت راست است. همچنین در سمت راست، یک کلبه و در سمت چپ، یک واگن اسباب بازی وجود دارد.

(سام از سمت چپ صحنه با چند بسته وارد می شود. چمپ از پشت سر، روی سام می پرد).

سام: بیا پایین چمپ، بیا پایین پسر.

جرمی: (از پشت خانه وارد می شود). چمپ، بیا اینجا چمپ. آفرین.

سام: بگیرش. نزدیک بود بیفتم روش.

جرمی: اون از دیدن تو خوشحاله سام.

سام: آره. (به سمت ایوان می رود).

جرمی: همه وسایلت رو جمع کردی؟

سام: لباسها و نیم تنه و چمکه و این جور چیزها رو جمع کردم. آقای بری صاحب مغازه مرکنتایل قراره بقیه چیزها رو تهیه کنه. تو مسیرم به سمت قایق ازش تحویل می گیرم.

(می چرخد که وارد خانه شود).

جرمی: هی، سام. (سام دوباره برمی گردد). چرا فکر می کنی که قراره تو کلوندا یک پولدارشی؟

سام: مردم دارن از اونجا مشت مشت طلا میارن. جرمی. شنیدم که یکی از آدمهای قایق قبلی، این قدر تو کیفش طلا داشت که دسته کیفش کنده شد!

جرمی: وای! خیلی جالبه.

سام: آره. فکر شو بکن. منم دارم همونجا میرم. کشتی دو ساعت دیگه راه می افته و من اگه بخوام جای خوبی توی کشتی داشته باشم باید زود حرکت کنم. حتماً خیلی شلوغه. (وارد خانه می شود).

جرمی: بیا چمپ. بیا بنیم بازی هات رو یاد گرفتی یا نه (سگ می خوابد، می نشیند، سرش را تکان می دهد و امثال آن). آفرین سگ خوب. داشتم فکر می کردم که تو می تونی یه سگ سورتیه بشی یا نه. بیا فرض کنیم واگن من یه سورتیه است. (واگن را می آورد و طناب آن را به چمپ می بندد). حالا آروم وایسا. آفرین سگ خوب. حالا این طناب رو اینجا می بندم. یه کم دیگه صبر کن. خوب، فکر کنم حاضر شد. خوب چمپ، تو آلاسکا وقتی قراره سگهای سورتیه حرکت کنن، بهشون میگن «مُش». فهمیدی؟ خیلی خوب، بیا امتحان کنیم. (جرمی سوار واگن می شود). خوب. مُش! (چمپ حرکت نمی کند). مُش... چمپ... مُش! (چمپ می نشیند. جرمی از واگن پیاده می شود و چمپ را به حالت ایستاده بلند می کند) پاشو چمپ. (دوباره وارد واگن می شود). حالا، مُش! (چمپ دراز می کشد. جرمی آه می کشد. از واگن پیاده می شود و طناب را از چمپ باز می کند). فکر کنم تو اصلاً برای کشیدن سورتیه درست نشدی. (چمپ می پرد و پارس می کند). حتماً تشنه ای. (با تلمبه برایش در سطل آب می کشد و چمپ می نوشد. سپس پارس می کند). اوه، می خوای بری یه چیزی بیاری، ها؟ باشه، بیا. (جرمی چوبی را پرتاب می کند و چمپ آنرا دوباره برمی گرداند. سپس جرمی چوب را به بیرون حیاط پرت می کند و سگ ناپدید می شود. سام و آقای کرافورد از خانه خارج می شوند. یکی از آنها چمدان و یکی دیگر بقچه ای در دست دارد. آنها را بر زمین می گذارند و صحبت می کنند).

آقای کرافورد: پول همراهت هست؟

سام: ۵۰۰ دلار، میگن همین قدر لازمه.

آقای کرافورد: سام، مطمئنی که همه چیز برداشتی؟ میدونی که قرار نیست اونجا چیزی بخری.

سام: فکر می کنم همه چیز دارم پدر. آقای بری همه چیزهایی که تو لیست بهش داده بودم آماده کرده. مادر هم غذای سرد رو تهیه کرده.

آقای کرافورد: سام، ایکاش...

سام: (حرفش را قطع می کند) دوباره شروع نکن، پدر. اگه بخوام یه روزی برم دانشگاه همیشه می تونم. ولی اگه بخوام طلا پیدا کنم، باید الام برم، قبل از اینکه تموم بشه.

## یک تکه طلا به نام چمپ

آقای کرافورد: اکثر آدمهایی که اینجا تو سیاتل موندن از آدمهای کلونداپک پولدارتر شدن. ما همین ماه تو آسیاب خودمون بیشتر از کل پارسال فروش داشتیم. اگه تو...

سام: پدر، من باید برم. همین و همین.

خانم کرافورد: (با سبیدی از خانه خارج می شود). اینهم سببت سام. امیدوارم غذات تو سفر کم نیاد و لباس گرم کافی هم داشته باشی. کاشکی به کم صبر می کردی که هوا بهتر بشه. الان خیلی سرده.

سام: نمی تونم مادر. هر چه زودتر به اونجا برسم، بهتره. (سبد را می گیرد).

خانم کرافورد: من نگرانتم.

سام: مادر، من دیگه نوزده سالمه. می تونم مواظب خودم باشم (مادرش را در آغوش می گیرد). برات یه کلاه جدید می خرم مادر. (جرمی را در آغوش می گیرد) برات یه تیکه بزرگ طلا مبارم. پدر، آماده اید که بریم؟ (چمدان، بقیچه و سبد را بر می دارند).

جرمی: همیشه من هم پیام؟

سام: نه، با این همه وسایل من، جا نداریم. (با گفتن جملات «خداحافظ»، «موفق باشی»، «مواظب خودت باش» و امثال آن بیرون می روند. جرمی و خانم کرافورد دست تکان می دهند. صدای ناختم اسبها به گوش می رسد که کم کم محو می شود. جرمی چمپ را صدا می زند و همین طور که او را صدا می زند از سمت چپ صحنه خارج می شود. خانم کرافورد آب پاش را با تلمبه زدن پر می کند و مشغول آبیاری گل ها می شود. پس از لحظه ای، جرمی بر می گردد).

جرمی: مادر، چمپ نیست!

خانم کرافورد: نگران نباش جرمی. بر می گرده. همیشه برمی گرده. (وارد خانه می شود). بهتره مشغول بشی جرمی. هنوز ظرف هیزم ها رو پر نکردی. (جرمی از پشت خانه خارج می شود، در حالی که همچنان چمپ را صدا می زند).

موسیقی انتقالی

صحنه دوم: اتاق نشیمن خانواده کرافورد. صندلی که یک طرفش به سمت تماشاگران است در سمت راست صحنه قرار دارد. میز، سمت چپ صحنه است.

(خانم کرافورد وسایل خانه را گردگیری می کند)

جرمی: (از سمت راست صحنه وارد می شود) مادر، اون هیچ وقت اینقدر بیرون نمی موند.

خانم کرافورد: وقتی هوا تاریک بشه برمیگرده. اون سگ باهوشیه، جرمی.

جرمی: آره. باهوشه. این قدر هم باهوش هست که بدونه من نگران میشم اگر این قدر بیرون بمونه.

خانم کرافورد: (فکر می کند) جرمی، من یه پاکت آرد لازم دارم. میشه بری از مغازه مرکنتایل برام بگیری؟ می تونی سر راحت دنبال چمپ هم بگردی.

جرمی: بله مادر (به طرف راست صحنه حرکت می کند).

خانم کرافورد: به آقای بری بگو که به حسابمون بنویسه. می تونی برای خودت هم یه شیرینی بخری.

جرمی: میشه یکی هم برای چمپ بگیرم؟

خانم کرافورد: یکی هم برای چمپ بگیر.

## یک تکه طلا به نام چمپ

(جرمی بیرون می رود و صدایش را که در دوردست چمپ را صدا می کند، می شنویم. خانم کرافورد سرش را تکان می دهد و از سمت راست صحنه یک سبد لباس بر می دارد و روی میز می گذارد)

آقای کرافورد: (روزنامه ای در دست دارد، از سمت راست صحنه وارد می شود). جرمی داشت کجا می رفت؟

خانم کرافورد: رفت مغازه مرکنتایل که آرد بخره. البته من آرد نمی خواستم ولی این قدر نگران بود که تمام بعدازظهر این ور و اون ور می گشت. امیدوارم سگه برگرده.

آقای کرافورد: (روی صندلی می نشیند و روزنامه اش را نگاه می کند). هریت فکر نکنم اون سگ دیگه برگرده.

خانم کرافورد: منظورت چیه، جان؟

آقای کرافورد: از وقتی که آخرین کشتی دو هفته پیش از آلاسکا برگشت، مردم همه دیوونه شدن.

خانم کرافورد: دیوونه؟

آقای کرافورد: آره. دیوونه طلا. معدن یاب ها هر چیزی که ببینند، می خرنند و مغازه ها هم هر چیزی که دم دستشون بیاد، می فروشن، اونهم به یه قیمت هایی که باور نکردنیه.

خانم کرافورد: (دمپایی های آقای کرافورد را می آورد. او دمپایی هایش را می پوشد) حالا این چه ربطی به چمپ داره؟

آقای کرافورد: خوب، بعضی از اون پست فطرتها سگ سورتمه می فروشن.

خانم کرافورد: خوب؟

آقای کرافورد: اونها سگهایی رو به عنوان سگ سورتمه می فروشن که اصلاً قوی نیستن. سگ معمولی هستن.

خانم کرافورد: آخه کی از این سگ ها می خره؟

آقای کرافورد: لایذ یه بیچاره ساده دلی از سنت لوئیز که فرق سورتمه رو از گاری اسبی نمی فهمه.

خانم کرافورد: وای جان، فکر می کنی کسی چمپ رو فروخته؟

آقای کرافورد: (به روزنامه اش نگاه می کند). کلی سگ گمشده توی روزنامه آگهی شده ان. البته با شناختی که من از چمپ دارم، باید تا حالا اینجا می بود، مگه اینکه دیگه نتونه بیاد.

خانم کرافورد: وای، این هجوم به طلا جز دردسر هیچ نتیجه ای نداره. چمپ گم شده و من شدیداً نگران سام هستم. ببینم، به سلامت به کشتی رسید؟

آقای کرافورد: آره، با یه میلیون آدم و اسب و خر و سگ دیگه. حالش خوبه، هریت.

خانم کرافورد: ولی اون یه گنج یابِ گردن کلفت نیست.

آقای کرافورد: نه، نیست، ولی دیگه بزرگ شده هریت. باید بذاریم که خودش زندگیش رو سر و سامان بده. (خانم کرافورد سرش را تکان می دهد. آقای کرافورد او را بغل می کند و از صحنه خارج می شوند).

موسیقی انتقالی

صحنه سوم: خیابان. مغازه های مختلفی دیده می شوند که روی آنها تابلوهایی با عناوین زیر دیده می شود: «کلبه های متحرک»، «تجهیزات سفر به کلوندایک»، «وسایل گنج یابی». روی مغازه وسطی کلمه «مرکنتایل» نوشته شده است.

## یک تکه طلا به نام چمپ

(آقای بری با یک مشتری از مغازه خارج می شود).

مشتری: از کشتی قبلی جا موندم، ولی الان نفر اول لیست کشتی دوم هستم. مطمئنی که چیز دیگه ای جز ظرف گردآوری طلا لازم ندارم؟

آقای بری: تو که دو تا دست بیشتر نداری، داری؟ (مشتری سرش را تکان می دهد). خوب یکی باید آزاد باشه و برات کار کنه (مشتری از او تشکر می کند و با او دست می دهد. سپس از سمت راست صحنه خارج می شود) موفق باشی.

جرمی: (از سمت چپ صحنه وارد می شود) سلام آقای بری.

آقای بری: آه، سلامی جرمی. امروز چطوری؟

جرمی: خوب نیستم آقای بری. چمپ گمشده.

آقای بری: چمپ؟

جرمی: بله. سگم.

آقای بری: اوه، چه بد جرمی! (جرمی سرش را به نشانه تایید تکان می دهد). من چه کمکی میتونم بکنم؟

جرمی: مادرم یه پاکت آرد خواسته.

آقای بری: مادرت؟ معلومه داره کلی نون می پزه. (سرش را تکان می دهد). فکر کنم بتونم کارت رو راه بندازم. (وارد مغازه می شود. جرمی به دنبال او راه می افتد، اما با دیدن سگی که از سمت چپ صحنه وارد می شود، می ایستد. سگ، سورتمه ای را می کشد و راننده سورتمه به او شلاق می زند و سرش داد می کشد).

راننده سورتمه: مُش زبون بسته، مُش! سورتمه رو بکش، (به سگ شلاق می زند) زود باش دیگه ابله بدنزاد!

جرمی: (به طرف مرد می رود). هی، این سورتمه برای این سگ خیلی سنگینه. اون نمی تونه این سورتمه رو بکشه.

راننده سورتمه: برو کنار بچه. به تو ربطی نداره.

جرمی: ولی تو داری اون سگ رو اذیت می کنی! نمی فهمی اون چی می کشه؟ (بازوی راننده سورتمه را می گیرد).

راننده سورتمه: دستمو ول کن جوجه، وگرنه نشونت می دم که چی می کشه. (جرمی را هل می دهد و در حال فحش دادن به سگ، از سمت راست صحنه خارج می شود).

(آقای بری از مغازه بیرون می آید)

جرمی: آقای بری، دیدین اون مرد خبیث چطوری به اون سگ بیچاره شلاق می زد؟ می خواست چی کار کنه؟

آقای بری: داره سگه رو تعلیم می ده که بتونه سورتمه روی برف بکشه. می خواد اون رو به یه جوینده طلا بفروشه.

جرمی: ولی اینجا که برفی نیست، اونهم که یه سگ سورتمه نبود.

آقای بری: نه، نبود. احتمالاً سگه رو از جایی به قیمت ۲۵ سنت خریده و می خواد ۲۵ دلار بفروشدش. این آدمهای رذل برای پول در آوردن همه کار می کنن. بیا، اینهم آرد. (آرد را به جرمی می دهد. جرمی از سمت چپ صحنه بیرون می رود. در حالی که به پشت سرش نگاه می کند، جایی که سگ از آنجا عبور کرده بود). امیدوارم سگت رو پیدا کنی (آقای بری سرش را تکان می دهد و وارد مغازه می شود).

موسیقی انتقالی

## یک تکه طلا به نام چمپ

صحنه چهارم: عرشه کشتی. عرشه پر از جعبه، علوفه و وسایل مسافران است. دریچه های کشتی در انتهای آن قرار دارند. نرده های کشتی در جلوی صحنه دیده می شوند، جایی که سام تکیه داده است. آژیر مه گرفتگی به صدا در می آید و از انتهای کشتی، صدای موتور آن به گوش می رسد. (مسافری از سمت چپ صحنه وارد می شود و به نرده ها تکیه می دهد. سام با چمدانش از سمت راست صحنه وارد می شود و کنار مسافر کمی مکث می کند).

سام: فکر کنم شما هم مسافر کلوندایک هستید، نه؟

مسافر: (بی علاقه) نه. کلوندایک نمیرم.

سام: عجب. فکر می کردم همه مسافران این کشتی به کلوندایک میرن.

مسافر: من فقط تا اسکگ وی با این کشتی میام.

سام: ولی رگه های طلا، بالای کوه هستن. از اسکگ وی خیلی دورن.

مسافر: درسته. دو سه ماه باید از کوه بری بالا، با یخچالهای طبیعی بجنگی و از چند تا رودخونه عبور کنی. بعد اگه شانس بیاری به شهر داوسون می رسی.

سام: به نظرم شما هیجان زیادی نسبت به طلاهای کلوندایک ندارین.

مسافر: نه. ولی برادرم خیلی هیجان داشت، خیلی. آخرش هم تو همون کوهها از سرما مُرد.

سام: از سرما مرد؟

مسافر: بله. تو گذرگاه هارت برک مرد. شاید اسمش رو شنیده باشی. دارم میرم اسکگ- وی که جنازه اش رو بر گردونم خونه.

سام: آه، متأسفم.

مسافر: خب بله، اکثر کسانی که تو این کارن، پولدار نمی شن. اگه خیلی شانس بیارن، جون سالم در می برن.

سام: ولی برادر شما آرزوی بزرگی داشت.

مسافر: البته. ولی حالا اون همه طلا به چه دردش می خوره؟ خوب من میرم تو یه کابین بزرگ که قبل از خواب کمی گرم بشم. تو هم بهتره زودتر بیای تو، وگرنه جایی برای خوابیدن پیدا نمی کنی. (از سمت چپ صحنه خارج می شود).

سام: متشکرم.

(صاحب سگ در حالی که چمپ را با یک افسار در دست دارد از سمت راست وارد می شود. همین که به سمت چپ صحنه می رسد، چمپ سرش را برمی گرداند و پارس می کند. سام یگه می خورد).

سام: تویی چمپ؟ (چمپ افسارش را می کشد و سام او را بغل می کند) آره، خودتی. (خطاب به صاحب سگ) با چمپ چی کار داری؟

صاحب: چمپ؟ این «بیر» نه.

سام: این سگ برادر منه.

صاحب: مزخرف نگو. من کلی پول پای این سگ سورتمه دادم.

سام: سگ سورتمه؟ منظورت از «سگ سورتمه» چیه؟

## یک تکه طلا به نام چمپ

صاحب: حضرت آقا، اون بالا تو کلوندا یک برف میاد، نمی دونستی؟ اونجا باید سورتمه داشته باشی که طلاها رو باهات حمل کنی، باید سگ هم داشته باشی که سورتمه ات رو بکشه. بیا بریم، ببرا!

سام: تو نمی تونی چمپ رو ببری. ببین، اون منو می شناسه. خودشه. تو اونو از کجا آوردی؟

صاحب: گوش کن رفیق، من ۵۰ دلار پای این سگ دادم و این سگ الان مال منه.

سام: سرت کلاه گذاشتن. هر چقدر من سگ سورتمه ام، اینهم سگ سورتمه است. حاضرم ازت بخرمش.

صاحب: اگه ۲۰۰ دلار برات میدی، مال تو.

سام: ۲۰۰ دلار؟! تو که فقط ۵۰ دلار داده بودی!

صاحب: قیمت ها بالا رفته. تا اسگگ وی سگ زیاد گیر نمیاد.

سام: من ۲۰۰ دلار ندارم.

صاحب: میل خودته رفیق. (سام جواب نمی دهد. صاحب شانه هایش را بالا می اندازد). بریم، ببرا. (چمپ را به سمت راست صحنه می کشد. چمپ ناله می کند. سام به سمت آنها نگاه می کند و سرش را در دستهایش می گیرد و به نرده ها تکیه می دهد. سپس از سمت راست صحنه خارج می شود).

موسیقی انتقالی

صحنه پنجم: اتاق نشیمن خانواده کرافورد.

(خانم کرافورد با جارویی در دست از سمت راست صحنه وارد می شود و در طول مکالمه اش به جارو کردن زمین می پردازد. جرمی با کتابهای مدرسه اش وارد می شود. کتابها را روی زمین می ریزد و روی صندلی می افتد).

خانم کرافورد: امروز مدرسه چه طور بود جرمی؟

جرمی: (بی حوصله) خوب بود.

خانم کرافورد: امیدوارم اونقدر به فکر چمپ نبوده باشی که از درس و مشقت افتاده باشی.

جرمی: نه مادر.

خانم کرافورد: (به جرمی نگاه می کند و فکر می کند) جرمی، الان ده روزه که چمپ رفته. فکر کنم وقتشه که با واقعیت کنار بیای که اون ممکنه دیگه نیاد.

جرمی: میدونم.

خانم کرافورد: خانواده مری ویتز یه سگ گله اسکاتلندی دارند که به زودی وضع حمل می کنه. شاید بتونیم یکی از توله هاش رو برات بگیریم.

جرمی: من توله سگ نمی خوام. من میخوام چمپ برگرده.

خانم کرافورد: راستش من هم خیلی حوصله توله سگ ندارم، ولی فکر می کنم سگ گله های اسکاتلندی خیلی خوبن.

(صدای پارس سگ می آید).

جرمی: این صدای چیه؟ مثل اینکه صدای چمپ میاد (با هیجان از جایش بلند می شود).

## یک تکه طلا به نام چمپ

خانم کرافورد: هول نشو پسر، شاید به سگ دیگه است که تو کوچه پارس می کنه.

جرمی: نه، نه. این صدای چمپه. (از جایش می پرد. صدای باز شدن در می آید. چمپ وارد می شود و پشت سر او سام از راه می رسد.) چمپ! (چمپ را بغل می کند)، کجا پیداش کردی سام؟

سام: از یه معدن یاب تو کشتی خریدمش، جرمی.

جرمی: خریدیش؟!

سام: آره، باور کن. جرمی، چمپ همون تیکه طلائی که بهت قول داده بودم. بعد از اینکه پولش رو دادم، دیگه نمی تونستم به سفرم ادامه بدم. برای همین تو کوچی کان پیاده شدم و با قایق بعدی برگشتم سیاتل.

جرمی: پس چمپ رو دزدیده بوده ان. وای چمپ. (دوباره چمپ را بغل می کند)، متشکرم سام.

خانم کرافورد: پدرت از شنیدن این خبر خوشحال میشه. بهتره بری آسیاب و خودت بهش خبر بدی.

سام: آره. باید برم وسایلم رو هم تحویل بگیرم. بعداً می بینمتون. (مادرش را بغل می کند). خوشحالم که برگشتم، مادر. (از سمت راست صحنه خارج می شود).

خانم کرافورد: رسیدن به خیر، چمپ. (چمپ با خوشحالی پارس می کند). بهتره قبل از هر چیز چمپ رو حموم کنیم. (چمپ تکان تکان می خورد، زوزه می کشد و دور اتاق می دود. جرمی دنبالش می دود و با هم از سمت راست صحنه خارج می شوند. خانم کرافورد رفتن آنها را تماشا می کند، سرش را تکان می دهد و به دنبالشان می رود).

پایان

### نکات تولیدی:

برای ساخت سورتمه می توان از هر جنس محکمی مثل چوب یا مقوای ضخیم استفاده کرد. سگ این نمایش می تواند عروسک میله ای باشد.